

مدت: ۳۲/۵ دقیقه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

«الوجه الثالث» بحث در ادله‌ای بود که دلالت بر حق تحجیر می‌کند برای شخص طبیعی. وجه سومى که به او استدلال می‌شود برای اثبات این حق این است که «إن أفاد الإحياء الملكية أفاد التحجير و هو شروع في الإحياء الأحقية قهراً» وجهی است که حالا در مسالک شهید ثانی قدس سره از ایشان نقل شده که ایشان فرموده است بحسب ظاهر این نقل این است که ایشان فرموده وقتی ما از ادله استفاده کردیم که احیاء افاده‌ی ملکیت می‌کند، این را وقتی استفاده کردیم از خود این درمی‌آید که پس چیزهایی که مقدمات احیاء است و در راستای رسیدن به احیاء هست آن‌ها افاده‌ی چی می‌کند؟ افاده‌ی احقیقیت می‌کند، افاده‌ی اولویت می‌کند. چون قهراً آن خفیفتر است آن مقدمات از خود احیاء، پس آن چیزی را که احیاء افاده می‌کند که ملکیت باشد آن چون خفیفتر است آن افاده‌ی ملکیت نمی‌کند، اما مرتبه‌ی پایین‌تر از ملکیت که همان اولویت باشد این را چرا، از همان ادله ما می‌توانیم استفاده بکنیم. «الوجه الثالث» إن أفاد الإحياء الملكية» اگر احیاء افاده‌ی ملکیت می‌کند که دلیل بر او داریم «افاد التحجير و هو شروع فى الإحياء» پس تحجیر که درحقیقت این تحجیر هم شروعی است در احیاء «الاحقية قهراً» قهراً آن احقیقیت را ایجاد خواهد کرد و سبب احقیقیت خواهد شد. این فرمایشی است که ایشان فرمودند. «و مناقشة هذا الوجه واضح.» مناقشه‌ی این فرمایش ایشان هم ولو این‌که بزرگی است که فرموده است می‌فرمایند مناقشه‌اش واضح است خب چه ربطی دارد؟ ممکن است شارع بفرماید نه اولویت هم ایجاد نمی‌شود احیاء فقط موجب ملکیت است اما مقدماتش نه، نه اولویت می‌آورد نه ملکیت می‌آورد. مگر این‌که کسی این‌طور بگوید، بگوید که شارعی که احیاء را موجب ملکیت قرار داده حالا کسی که می‌آید شروع در مقدمات احیاء می‌کند اگر به دیگری اجازه بدهد که شما می‌توانی بیایی و کاری بکنی که این نتواند احیاء بکند، این امر مثلاً غیر حسنی است، یعنی الان قانون‌گذار فرض کنید قانون‌گذار توی قوانین عادی مملکت‌ها، بیاید بگوید که هر که یک جایی را احیاء کرد این مالکش می‌شود ولی همه‌ی مردم می‌توانند تا قبل از این‌که او احیاء کرده باشد ولو شروع کرده مقدماتش را بکار برده دیگران می‌توانند جلدی کنند و آن‌ها احیاء بکنند و کار را از دست او بگیرند. این کار قبیحی است، کار غیر؟؟؟ است که اجازه بدهد مقنن، بگوید این آقا سرمایه‌گذاری کرده، هزار جور زحمت کشیده هنوز احیاء محقق نشده اما دارد شروع دارد می‌کند، کار را شروع کرده، آمده تحجیر کرده، آمده مصالح را برداشته آورده این‌جا ریخته که حالا این‌جا را مثلاً خانه‌ای بسازد چی، ولی هنوز این زمین را خانه نکرده ولی مقدماتش را انجام داده. شارع بفرماید که نه فقط وقتی احیاء کرد بله، ولی تا قبل از این‌که او احیاء کند هیچ اولویت هم ندارد، احقیقیت هم ندارد دیگران می‌توانند بیایند چکار کنند؟ بیایند آن‌ها این‌جا را احیاء بکنند. پس بنابراین اگر مقصود شهید ثانی قدس سره این باشد که پس آن ادله‌ی احیاء که می‌گوید وقتی شما احیاء کردی مالک می‌شوی آن ادله‌ی احیاء دلالت می‌کند که گوینده و مقننی که این حرف را زده است او قبل از تحقق احیاء و بعد از شروع در مقدمات برای این محیی یک حقی قائل شده که دیگری نمی‌تواند بیاید مانعش

بشود، کار را از دست بقاء و نگذارد او بیاید احیاء بکند. این یک ملازمه‌ی عرفیه کأن بین این دوتا وجود دارد که به او اجازه‌ی این کار نمی‌دهد و او به خدمت شما عرض شود که این اگر این‌جوری تقریب بکنیم کلام شهید ثانی قدس سره در مسالک را به این بیان، این دیگر اشکالش یک مناقشه‌ی این وجه واضح نه واضح نیست ولی حرفی است که بعید نیست کسی این حرف را بزند که و این لا یقاس نلک به آن چیزی که در مقدمه‌ی واجب گفته می‌شود که شارع ممکن است ذی المقدمه را واجب کند مقدمه را واجب نفرماید. این به آنجا لا یقاس، چرا؟ برای این‌که وقتی ذی المقدمه را واجب کرد خب عقل می‌گوید که شما برای رسیدن به او باید بروی بیاوری، یک الزام عقلی آنجا وجود دارد. دیگر لازم نیست شارع علاوه بر آن الزام عقلی خودش بیاورد الزام شرعی هم قرار بدهد. فلذا می‌گوییم مقدمه‌ی واجب واجب نیست و از وجوب ذی المقدمه هم در نمی‌آوریم وجوب مقدمه را. اما این‌جا با آن فرق می‌کند، این‌جا این است که اگر این حق اولویت نداشته باشد و دیگران بتوانند بیابند جلوی این کار را بگیرند و امثال نلک، این باعث می‌شود که زحمات او هدر برود و او نتواند آنجا را احیاء بکند و این برای مقنن سزاوار نیست. ان قلت، ان قلت که خب نه لازم نیست که شارع حق اولویت برای آن قرار بدهد، خب حرام بکند بدون این‌که یک حکم وضعی که عبارت باشد از احقیقیت و اولویت، بدون این‌که این را وضع بکند بیاورد حرمت منع را قرار بدهد. پاسخ این این است که حرمت تنها حرمت وقتی که چیز وضعی وجود نداشته باشد باز آن کارآمدی را ندارد، حق اولویت که باشد یعنی اگر هم انجام بدهی به درد نمی‌خورد، آن حق او هست. مثلاً اگر گفتیم که کسی که آمده یک مکانی را مثلاً توی مسجد نشسته برای این‌که نماز بخواند، می‌گوید آقا این حق اولویت دارد، اما بگوییم این حق اولویت ندارد شما اگر می‌توانی، حرام است که این را از این‌جا بلند کنی ولی اگر از این‌جا بلند کردی نمازت درست است نماز خودت این‌جا درست است. این بیشتر مانعیت دارد یا این‌که بگوید آقا نه این مال این است نماز هم بخوانی باطل است؟ این غصب است، این از آن حرمت این بازدارندگی‌اش بالاتر است، اشد است. پس بنابراین کسی که می‌آید می‌گوید که این حق مال این است یعنی قهراً این مقنن می‌گوید آقا دیگری هم نمی‌تواند بیاورد این‌جا و این اولویت دارد، نه فقط این جواز دارد برای تو هم حرام است. ولی اگر به زور بلندش کردی یک جوازی بوده، خب حالا کار حرامی کردی ولی این‌جا اشکالی ندارد نماز بخوانی. خب پس بنابراین به این تقریبی که عرض کردیم ممکن است فرمایش مسالک به این تقریب بشود و اگر این‌جور تقریب کردیم لا یبعد صحت آن.

«الوجه الرابع: حق الأولوية من المرتکزات العرفية التي لم یثبت الردع و المنع عنها و هذا الوجه تام.» دلیل دیگری که ...

س: ...

ج: اگر آنجا هم فرموده باشد که به مجرد این کار شما مالک هستی، مثلاً گفته وقتی تور انداختی فلان این ماهی‌هایی که توی این منطقه است تو مالک می‌شوی، این‌که فرموده آن‌جا. ولی این‌جا فرموده محیی مالک است و چون به او گفته تو مالک هستی رفته این کارها را کرده.

خب این وجه چهارم، «حق اولوية المحجر» این دلیل چهارم این است که توی سیر عقلائی و ارتکازات عقلائی این است که کسی که می‌آید تحجیر می‌کند او اولویت پیدا می‌کند. به مجرد تحجیر نمی‌آیند بگویند مالک هستی، ولی می‌گویند این اولویت دارد و کسی دیگر حق ندارد بیاورد

مزاحم این بشود. بله مگر این که همان جور که در باب اراضی هم داریم، حالا آمده تحجیر کرده سالیانی است نمی آید بسازد. آن محل کلام است؟؟؟ عقاء هم همین جور باشد، فلذا بعضی فتوا حتی دادند، مرحوم محقق خوئی قدس سره فرموده اگر کسی سه سال یک زمینی را، حتی نه زمین محجر زمینی که ملکش است ارث برده، اگر رها می کند نه کشاورزی می کند نه هیچی، همین طور رها کرده دیگر می تواند بیاید کشاورزی بکند، ایشان فتوا داده به این، که زمین نباید همین جور عاطل و باطل باقی بماند. سه سال خب حالا ممکن است شرایط برایش جور نیست فلان، تا سه سال شارع؟؟؟ بعد از سه سال. امام قدس سره در اینجا می فرمایند که غایة الاشکال، نه اینور را فتوا می دهند نه آنور، برای این که دیگری می تواند بیاید این جا تصرف بکند و کشاورزی بکند امام فرموده فی غایة الاشکال توی تحریر الوسیله. ولی مرحوم آقای خوئی قدس سرهما ایشان فتوا داده که بله می تواند، بحسب بعضی روایات هم هست که می تواند بیاید. حالا این حرف این جا این است که در سیره عقلانیه و ارتکازات عقلانیه این است که محجر این اولویت پیدا می کند. حالا قدر مسلم این است که خیلی اطاله نکرده باشد چندین سال بالاخره همین طور، این اولویت دارد. این مرتکز عقلانی ما هیچ روایتی نداریم که از این ردع کرده باشد. سیره عقلانیه ای که ثابت نشود ردع شارع از او، این به خدمت شما حجت است و اثبات می کند به همان بیاناتی که در بحث اصول گفته شده است. این هم یک راه است که این راه را کتاب پسندیده می فرماید «هذا الوجه تام». «حق الأولیة المحجر من المرتکزات العرفیة» این حق اولویت اضافه اش اضافه بیانیه است، حقی که عبارت است از اولویت، نه این که حق اولویت، حقی که عبارت است از اولویت که می شد به جای این که حق را بیاوریم بگویم «اولیة المحجر من المرتکزات العرفیة» ای است که ثابت نشده است ردع و منع از او در شریعت که این مرحوم شهید در هدایة الطالب الی اسرار المکاسب به این وجه استدلال فرموده. «و هذا الوجه تام.»

س: ...

ج: نه آن اینجوری گفته، آن چیز دیگری فرموده بود، او فرموده بود که کأن بین افاده ای احیاء و این که احیاء موجب ملکیت می شود و این اولویت یک ملازمه ای وجود دارد، وقتی آن ثابت شد این اولویت ثابت می شود. اوشان آن را فرموده بود، این نه این مستقیماً می رود سراغ این که در اذهان عقاء این است که تحجیر چی می آورد؟ اولویت می آورد ولو این که ملکیت نیاورد احیاء، همین طور اولویت باشد مثلاً.

س:

ج: بله آن موقع هم بله ...

س: ...

ج: آره تحجیر می کردند، شاید آن موقع از حالا بیشتر بوده. حالا دنگ و فنگ خیلی دارد ولی سابقاً که مثل یک زمینی را می رفتند دورچین می کردند بعد می آمدند یک چیز می ساختند، خانه می ساختند فلان می ساختند. حالا دنگ و فنگ پیدا کرده این قصه.

«الوجه الخامس»

س: حاج آقا ببخشید در مورد وجه قبلی؟؟؟ اگر دو نفر دارند معامله می کنند که؟؟؟

ج: سوم ...

س: ??? ضرر می‌کند ??? نقد کرده ??? معامله می‌کند ولی دیگری می‌آید ??? معامله این‌ها را بهم می‌زند، این‌جا سه‌تا را شارع گفته مکروه است. شاید این‌جا هم بگوییم نظیر این.

ج: خب چون آن‌جا کاری نکرده، یعنی ...

س:

ج: نه نسبت به آن معامله هنوز کاری نکرده، اگر آن‌جا هم مثلاً این‌جور بود که شما مالک این می‌شوی،

این‌جا چون حرف روی احیاء است و این‌که احیاء افاد، «الاحیاء الملکیه» چون شارع یک‌چنین نویدی به او

داده که شما که احیاء کردی من می‌گویم تو مالک هستی. از نظر قانون من تو مالک می‌شوی. حالا با این‌که

شارع فرموده تو از نظر قانون من مالک می‌شوی و این در اثر حرف شارع می‌خواهد این‌جا را مالک بشود،

رفته این‌کارها را کرده، حالا شارع بیاید بگوید نه، من به دیگران هم اجازه می‌دهم. تو اولویتی نداری. من به

دیگران اجازه می‌دهم که آن‌ها بیایند قهراً علیه، جلدی بکنند و همین‌که تو ?? آن‌ها بیایند احیاء بکنند. من

می‌گویم آن‌ها مالک می‌شوند. من می‌گویم آن‌ها مالک می‌شوند. این می‌گوید که شهید ثانی شاید. والله العالم.

ایشان می‌خواهد بفرماید که این‌جا عرف می‌فهمد که وقتی او دارد می‌گوید من به تو می‌گویم تو مالک

می‌شوی پس یک اولویتی برای آن‌ها، برای آن شخص قبل از مالک شدنش و احیاءش قائل شده تا دیگران

نتوانند بیایند این فرصت را از او بگیرند. البته این گفتیم لعل این‌جوری بخواهد بگوید. حالا این‌جور هم

نیست این وجه به‌جوری که بشود فتوای قاطع داد. این فوقش این است که مثلاً این‌جور موارد به این بیانات

و به این حرف‌ها فوقش احتیاط واجب است. و الا فتوای صریح چیز با این وجوه نمی‌شود بیان کرد. مگر

وجوه دیگر را ضمیمه بکنیم مجموعاً ... خب این هم وجه چهارم.

«الوجه الخامس: ارتکاز المتشرعة علی حق من هذا القبیل». وجه پنجم این است که نه به ارتکاز عقلاء و

عرف، بلکه می‌گوییم متشرعه، یعنی مردمی که مقید هستند کارهای‌شان براساس قوانین شرع باشد. ما

می‌بینیم که ارتکاز متشرعه این است که اگر کسی آمد تحجیر کرد او اولویت دارد. یک حقی پیدا می‌کند که

اگر کسی بیاید مزاحمش بشود او متعدی است، غاصب است و ظالم است و ظلم کرده نسبت به او. این توی

ارتکاز متشرعه این مطلب وجود دارد. و چون متشرعه بما هم متشرعه یعنی بما هم مهتمون به این‌که این

حرف‌های‌شان را از شارع بگیرند. این کشف می‌کند که پس شارع چنین مطلبی را فرموده. ارتکاز متشرعه

کشف می‌کند از این‌که از شارع گرفتند. مثلاً مثل حلق لحيه آقایان می‌گویند در ارتکاز متشرعه این است که تراشیدن مرد صورتش را این حرام است. این قبیح است. بما هم متشرعه، بما هم متدینون توی ذهن‌شان این است. خب پس معلوم می‌شود این را از شارع گرفتند. اگر ثابت بشود که همین‌طور جیلاً بعد جیل یا قبل جیل تا زمان ائمه چنین ارتکازی در ذهن متشرعه هست که کسی که ریش تراشی می‌کند این فاسق است. این غیرمتدین است در این باب. خب این کشف می‌کند که این مطلب از شارع گرفته شده. این‌جا هم بگوییم این‌جوری است.

«مناقشته: اتصال سیره المتشرعة بزمن المعصوم غیر محرز، ويحتمل أنها نشأت عن الفتاوى». اشکالی که ابتداءً می‌کنند نسبت به استدلال پنجم این است که بله، این قبول داریم که الان در زماننا هذا یا زمان‌های نزدیک به زمان ما وقتی مراجعه به اذهان متشرعه می‌کنیم این وجود دارد در اذهان متشرعه. که این درست است. اما این مطلب را از شارع گرفتند یا از فقهاء گرفتند؟ فتاوی فقهاء؟ ممکن است بگوییم ما احتمال وجود دارد. که چون اکثر فقهاء، معمول فقهاء، آن هم فقهای بزرگی که مورد تقلید مردم بودند. آن‌ها فتاوی‌شان این بوده، این فتوا مغروس در اذهانش شده. درست است از به‌عنوان شرع، ولی به‌عنوان شرع که از معصوم گرفتند یا از فقهاء گرفتند؟ و آن سیره متشرعه‌ای به‌درد استدلال فقهی می‌خورد که ثابت بشود. که این سیره و این ارتکاز متشرعی مأخوذ از شارع است نه مأخوذ از فقهاء است. بله، اگر ثابت بشود یک چیزی مثلاً در زمان امام صادق سلام‌الله علیه، امام باقر سلام‌الله علیه یا ائمه بالاخره در اذهان متشرعه آن‌زمان این چنین بوده، خب بله، آن معلوم است که از شارع گرفته. اما اگر نه، اعصار متأخره بوده که فقهاء فتاوا دارند به‌خصوص فقهای که خیلی مورد توجه مردم بودند و از نظر عظمت علمی و تقوایی و این‌ها خیلی مورد توجه بودند این‌ها نه. مثلاً شیخ طوسی رضوان‌الله علیه. شیخ طوسی رضوان‌الله علیه حالا گفتند که من احتمال می‌دهم این گفته یک‌مقداری غلو در آن باشد. گفتن تا ۸۰۰ سال بعد از شیخ طوسی این مطلب در بین فقهاء و متدینین بوده که چاه به‌مجرد ملاقات با نجس نجس می‌شود و با نزع پاک می‌شود. خب این فرمایش فتاوی شیخ طوسی این بوده. شیخ طوسی خیلی باعظمت بوده و این فتوا حتی فقهاء هم جرأت نمی‌کردند خلاف نظر ایشان فتوا بدهند و نظر ایشان را این‌جور مورد قبول‌شان واقع شده بوده. تا زمان علامه که علامه

قدس سره خب توی ادله دقت می‌کند و فلان و حتی معروف است که چاه منزل خودش هم پر می‌کند که این دخالت نکند در فهمش از ادله. و بعد از زمان ایشان ورق برمی‌گردد بر این‌که نه، بشر هم مادامی که احد اوصاف ثلاثه‌اش؛ رنگ و بو مزه‌اش عوض نشود به نجاست متنجس نمی‌شود. و آن نرح‌ها همه برای استحباب است نه برای تطهیر. مگر در آن مواردی که یکی از امور ثلاثه تغییر پیدا کرده باشد. البته توی این اواخر اواخره بعض معاصرین مثل مرحوم آقای آسید احمد خوانساری رحمه‌الله ایشان دو مرتبه به آن فتوای قبل میل داشتند و در رساله‌شان و این‌ها به آن فتوای شیخ طوسی مایل شدند ایشان. حالا این‌جا هم اشکال این است. اتصال ...

س:؟؟ فقهاء اما مدرک خاصی پیدا نمی‌شود که بتوانیم استناد؟؟

ج: پس چی می‌شود این‌جا؟ پس قهراً به ...

س: فقهاء از همین سیره متشرعه شاید دلیل‌شان این بوده که این فتوا را دادند.

ج: خیلی خب؛ آن‌ها هم اگر احراز کردند می‌دانند. پس ما باید این‌جوری بگوییم. ما اگر بیاییم خودمان به سیره متشرعه استدلال کنیم، ما به‌عنوان مستنبط، به‌عنوان این‌که می‌خواهیم خودمان استنباط بکنیم، استدلال بکنیم. می‌گوییم ما وقتی می‌توانیم به سیره متشرعه استدلال بکنیم که احراز کنیم این سیره متشرعه متصل به زمان معصوم و مأخوذ از معصوم است. مأخوذ را شارع است. اما اگر این سیره مأخوذ از فقها باشد که فتوای فقهاء برای ما حجت نیست. مگر اجماع پیدا کنند آن فقهاء. اجماعی هم بشود که کاشف بشود از قول معصوم علیه‌السلام. و الا فایده‌ای برای ما ندارد و چون در مسئله اجماع که وجود ندارد که، ما پس احتمال می‌دهیم این سیره‌ای که درست شده از رهگذر فتوای فقهای مهمی بوده که ولو اجماع هم نبوده. اما مثلاً فقهای مهمی چون فتوای‌شان این بوده این کم‌مغروس در اذهان شده و مسلم شده پیش همه. محقق فرموده، علامه فرموده، شهید اول، شهید ثانی فرموده، مثلاً شیخ انصاری هی فرموده، همین‌طور فقهای بزرگی در این سلسله تاریخی آمدند و فرمودند، این فتوا شده توی ارتکاز متشرعه.

س: عملاً؟؟ سیره متشرعه را ...

ج: بله؟

س: پس عملاً به سیره متشرعه زمان معصوم؟؟ دسترسی نداریم. چون این احتمال در همه‌ی سیره متشرعه‌ها می‌آید.

ج: حال نداریم که باشه، نداریم که نداریم.

س: ...

ج: حالا یک راه حلی ذکر می‌کنم.

«اتصال سیره المتشرعة بزمان المعصوم علیه السلام» این محرز نیست برای ما. «ویحتمل أنها» این سیره متشرعه نشأت گرفته است. «نشأت عن الفتاوی؛ إلا أن یحرز اتصالها بدعوی أنا سلمنا کونه أمراً عقلائياً كما مر ولا نحتمل». مگر این که از این راه که این راه را مرحوم شهید صدر قدس سره در اصول‌شان بیان کردند. مگر این که این راه را برای احراز بگوئیم و آن این است که بگوئیم آقا، در دلیل سوم گفتیم (ببخشید) در دلیل چندم بود گفتیم که سیره ...؟ در دلیل چهارم که این سیره عقلائییه است. خب این را که در آن شک نداریم. این سیره عقلائییه بوده. این سیره عقلائییه، این مقدمه اولی که پس سیره عقلائییه محرز است که بوده. دو: عقلاء؛ بسیاری از این عقلاء متشرعین هستند. آدم‌هایی هستند که در کنار عقلائییت‌شان و سیره‌هایی که خودشان دارند این مهمت هستند به این که این سیره‌شان، این کارشان خلاف فرمایش شارع نباشد. مثلاً سیره عقلائییه این است که به خبر آدم تقه اعتماد می‌کنند. در کارهای خودشان. این توی سیره عقلاء هست. ولی می‌بینی که متدینین توی کارهای دینی‌شان هم به همین سیره عقلائی‌شان عمل می‌کنند. یعنی می‌خواهند بفهمند امام صادق سلام‌الله علیه چی فرموده، امام باقر سلام‌الله چی فرموده، ائمه علیهم‌السلام چی فرمودند، همین که یک آدم تقه‌ای بیاید بگوید، زراره‌ای، ابن ابی عمیری، محمدبن مسلمی بیاید بگوید من خدمت آقا بودم این جور فرمودند. می‌پذیرند. و طبق او عمل می‌کنند. خب پس بنابراین این معلوم می‌شود که، پس سیره‌شان هست. توی این عقلائی که این سیره را دارند؛ غیرواحدی، جمعیت کثیری از انسان‌هایی هستند که مهمت به این هستند که این سیره مخالف شرع نباشد. در عین این، در این مقدمه سوم: می‌بینیم که این‌ها بر همان سیره استمرار دارند. با این که می‌خواهند مخالف شرع نباشد. پس معلوم می‌شود که فهمیدند شارع با این سیره موافق است. و این که بگوئیم که نه، شاید همه‌ی این‌ها درست است مهمت، غفلت کردند از این که

شارع چه می‌گوید. به حساب احتمالات، این‌که بخواهیم بگوییم همه‌ی این آدم‌ها غفلت کردند. توی ذهن هیچ‌کدامشان اصلاً نیامده این احتمال که شاید شارع قبول نداشته باشد، نیامده باشد، این به حساب حساب احتمالات احتمال نیش‌قولی و احتمال در حد صفر است که انسان اطمینان به خلافتش دارد. پس بنابراین این سیره عقلائیه می‌تواند برای ما خیلی جاها چی باشد؟ سیره عقلائیه می‌تواند کاشف از سیره متشرعه باشد. یعنی یکی از راه‌های اتصال سیره متشرعه استفاده از سیره عقلائیه است. که وقتی سیره عقلائیه بود و توی این عقلاء هم آدم‌هایی هستند. کثیری از همین عقلاء مهم‌تر به این هستند که آن سیره‌شان، آن کار عقلائیه‌شان خلاف شرع نباشد. و از آن طرف احتمال این‌که غفلت یک‌دفعه کردند در این باب و مراجعه به ائمه نکردند که بیرسند. این هم احتمالی است که اطمینان به خلافتش داریم برحسب حساب احتمالات، پس می‌فهمیم که آن‌ها به‌عنوان تشریح‌شان حتی به این عمل می‌کردند. چون غفلت که نداشتند. می‌خواستند هم کارشان خلاف شرع نباشد. در عین حال به این عمل می‌کردند. پس این کاشف از این است که این به‌عنوان تشریح هم حتی عمل می‌کردند. پس سیره متشرعه ثابت می‌شود. این مطلب، این راه برای کشف سیره متشرعه در جاهایی که بناء عقلائیه وجود داشته باشد، ارتکازات عقلائیه وجود داشته باشد این وجود دارد این راه. اما به‌خلاف، مثل حلق لحيه، حلق لحيه یک سیره عقلائیه نیست. آن‌جا ما نمی‌توانیم بگوییم که این مطلب را بگوییم. آن‌جا نه، ممکن است بگوییم این حلق لحيه در اثر فتاوا است و اتصال آن به زمان معصوم معلوم نیست. اما در مثل جایی که سیره عقلائیه وجود داشته باشد، ارتکاز عقلائیه وجود داشته باشد به این بیانی که عرض شد، به این بیان می‌توانیم کشف کنیم که این سیره عقلائیه کاشف می‌شود از این‌که سیره متشرعیه هم هست. یعنی همین که سیره عقلائیه بوده بعد متشرعه به‌عنوان این‌که این شرعی است. این شارع او را قبول دارد عمل می‌کردند به آن.

س: ...

ج: بله؟

س: با این‌که؟؟ سیره متشرعه و سیره عقلاء بوده؟؟ علمایی هم که هستند اجماعی بر این مطلب داشتند. چون آن‌ها هم به سیره متشرعه و سیره عقلاء اتفاق دارند همه‌شان.

ج: خب اتفاقاً اجماع هم شاید در مقام هست دیگه. گفتیم اجماع داریم بر این که تحجیر حق اولویت می آورد. شاید آن ها هم از همین راه فهمیدند. آن فقهاء هم که فتوا دادند از همین راه فهمیدند. از همین راه. می فرماید «إلا أن يحرز اتصالها» اتصال سیره متشرعه «بدعوی أنا سلمنا» به دعوی این که ما قبول کردیم «کونه أمراً عقلائياً كما مر». در دلیل چهارم قبول کردیم که این یک امر عقلائتی است. این یک مقدمه. دو: «ولا نحتمل غفلة الجميع عن موقف الشارع بحساب الاحتمالات». این که همه (متفرقه) پس ببخشید این تطبیقش را می گذاریم برای بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان